

بهره‌برداری از عناصر پر کاربرد اسطوره‌های شاهان و پهلوانان ایران باستان در شعر شاعران برجسته مشروطه

دکتر غلامرضا رحیمی - دکتر رحمان ذبیحی - سمیه عباس‌زاده

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جهرم - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام

چکیده

یکی از ویژگی‌های شعر دوره مشروطه، بهره‌برداری شاعران از عناصر اسطوره‌ای است. شاعران با اشاره به نام و وقایع زندگی شاهان و پهلوانان ایران باستان، کوشیده‌اند مخاطبان خویش را به تحرک وادارند. هر چند شاعران برجسته عصر مشروطیت کمابیش به این امر توجه داشته‌اند، اما شیوه برخورد آنها با عناصر اسطوره‌ای یکسان نیست. در این میان، شاعرانی چون ادیب‌الممالک و بهار با برداشتی کلاسیک‌گونه و معتدل در معرفی اساطیر ایرانی و استفاده از آنها برای آگاهی مردم از شرایط نابسامان دوره مشروطه، کوشیده و شعری چون عارف قزوینی، نسیم شمال و میرزاده عشقی بنا بر اقتضای اجتماع دوران خود به صورت افراطی اساطیر را وسیله بیان مسائل وطنی و اوضاع آشفته عصر خویش قرار داده‌اند. برخی مضامین اسطوره‌ای در شعر این دوره صورت کلیشه‌ای دارد و پیوند معناداری با جریان‌های سیاسی - اجتماعی عصر مشروطه ندارد.

کلیدواژه‌ها: دوره مشروطه، شعر مشروطه، اسطوره، وطن، اوضاع اجتماعی.

تاریخ دریافت مقاله: 90/2/31

تاریخ پذیرش مقاله: 90/8/30

Email: somayyeabaszade@yahoo.com

مقدمه

یکی از برجسته‌ترین رخدادهای سیاسی تاریخ ایران، انقلاب مشروطیت است که موجب تحولات شگرفی در ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در دوره قاجار شد. به باور بسیاری از فعالان سیاسی، عصر قاجار یکی از برهه‌های حساس تاریخ ایران است که در آن شاهد دگرگونی‌های بزرگ اجتماعی هستیم؛ چرا که ایرانیان در این دوره با دنیای مدرن آشنا شدند و افکار و مسائل جدیدی در جامعه مطرح شد که پیش از آن چندان مورد توجه نبود.

شاعران دوره مشروطیت به عنوان قشر آگاه و روشن‌فکر در عرصه مسائل اجتماعی، برداشت‌ها و عکس‌العمل‌های گوناگونی نسبت به مسائل و موضوعات جدید داشتند و این عملکرد ایشان در افکار اقبشار

گوناگون جامعه، تأثیر بسزایی داشت. ایشان در پی آگاهی و آشنایی مردم با مفاهیم جدیدی از جمله: قانون، آزادی، عدالت، انتخابات، حقوق ملی و فردی بودند.

زنده کردن حس غرور ایرانیان با بیان مفاهیم احساسی و اندیشه‌های وطن‌پرستی و بیگانه‌ستیزی در شعر شاعران این دوره، توجه مردم را به میهنی که حاکمیت ملی داشته باشد، برانگیخت و باعث شد تا مردم آگاهانه در پی طی کردن پله‌های ترقی باشند.

با توجه به اثرگذاری شاعران دوره مشروطه در روند جریان‌ات مشروطیت که به بهترین شکل، رسالت اجتماعی شعر را ارائه داده‌اند، برای تبیین درون‌مایه‌های جدید که در ادبیات این عصر به وجود آمده، دامنه تحقیق را در اشعار پنج تن از شاعران برجسته دوره مشروطیت (ادیب‌الممالک فراهانی، ملک‌الشعراء بهار، عارف قزوینی، میرزاده عشقی و سید اشرف‌الدین گیلانی) محدود کردیم تا کاربرد مضامین اساطیری شاهان و پهلوانان ایران باستان را بررسی و بیان نماییم که شاعران چگونه و با چه روشی مجد و عظمت گذشته ایران دوره جمشید، فریدون، رستم و ... را بیان کردند و در پی تحریک و آگاهی مردم برآمدند و آنان را وارد عرصه سیاسی و اجتماعی این عصر نمودند. نکته بدیهی و قابل توجهی که در پیوند با اسطوره شاهان و پهلوانان در شعر شاعران این عهد وجود دارد، این است که میزان بهره‌مندی این شاعران از این مضامین و همچنین نحوه به‌کارگیری آنها در تعامل با جریان‌ات سیاسی و اجتماعی متفاوت است؛ بدین معنی که شاعران سستی همچون ادیب‌الممالک فراهانی و ملک‌الشعراء بهار اگرچه از نظر بسامد بیش از دیگر شاعران یادشده از این مضامین استفاده کرده‌اند، اما در توصیف این اسطوره‌ها همانند دیگر مضامین شعری این عصر نگاه احساسی و افراط‌گونه ندارند، در حالی که در اشعار عارف قزوینی و میرزاده عشقی بیان این مضامین با احساس داغ و افراطی همراه است. گفتنی است گاه به کارگیری این اساطیر در شعر شاعران یادشده جنبه پویا ندارد و توضیحات آنها در این باره تکراری، کلیشه‌ای و یادآور شعر شاعران دوره پیش مانند شوریده شیرازی است که به قول صاحب کتاب *از صبا تا نیما* گویی جریان انقلاب مشروطه از بالای سر او عبور نکرده و همچنان مشغول توصیف زلف و خال و خط و ابروی معشوق است (آریان‌پور 1379، ج 2: 120). بنابراین، در این مقاله مصادیق شعری یادشده با توجه به اسطوره شاهان و پهلوانان از سه دیدگاه اصلی بیان شده است:

1- دیدگاهی که در تعامل مستقیم با جریان‌ات سیاسی اجتماعی عصر مشروطه است و محور اصلی این مقاله به‌شمار می‌آید. در این دیدگاه برخورد شاعر با این مضامین و بهره‌مندی از آنها پویا و اثرگذار است.

2- دیدگاهی که اگرچه در آنها نیز اثرگذاری و پویایی مشهود است و حس برانگیزانندگی در آنها وجود دارد؛ ولی بیان اسطوره شاهان و پهلوانان به صورت طنز است. در حقیقت شاعر در این مصادیق شعری می‌خواهد بگوید تنها با اتکا به مفاخر ملی نمی‌توان نقایص حال و آینده را ترمیم کرد. پویایی و مؤثر بودن این مضامین در این‌گونه اشعار غیرمستقیم و نامحسوس است.

3- نوع سوم از مصادیق شعری این عصر در ارتباط با اسطوره شاهان و پهلوانان مواردی است که تنها جنبه غنایی و کلیشه‌ای دارد و نمونه بارزی از توصیفات ایستا در این عصر است. در این مقاله سعی شده است با توجه به سه دیدگاه یادشده، بهره‌مندی شاعران برجسته عصر مشروطه از اسطوره شاهان و پهلوانان بررسی و تجزیه و تحلیل شود.

انقلاب مشروطه

افزایش آگاهی سیاسی در جامعه ایران دوره قاجار با تلاش‌های فکری روحانیان و روشنفکران و ازدیاد ارتباطات فرهنگی با جهان خارج، هم‌چنین انتشار روزنامه‌ها که بیشتر شکل انتقادی داشت و از سویی بی‌کفایتی شاهان قاجار و فساد حاکم در دربار، زمینه‌ساز ایجاد انقلاب مشروطه ایران شد. اواخر دوره قاجار و سال‌های شکل‌گیری نهضت مشروطه و در پی آن برپایی نظام مشروطه، نقطه عطفی در تاریخ ایران است که می‌بایست از آن «به عنوان آغاز توسعه و گسترش اندیشه‌ها و ساختارهای سیاسی برخاسته از مدنیت نوین غربی یاد کرد. با قرار دادن ایران تحت تأثیرات مختلف تمدن غربی از اواخر قرن 19 به بعد و با توجه به ناتوانی نظام فکری سنتی در تأمین توجیهات نظری بر تحولات جدید، خلأ فکری در ایران پدید آمد که به تدریج تا اندازه‌ای به وسیله شاخه‌های اندیشه مدرن پر شد.» (کلانتر مهرجردی 1388: 63)

ضرورت مبارزه با استبداد قاجار و ظلم حکام که امنیت را در تمامی شئون جامعه زایل کرده بود، باعث شد تا مردم با اراده محکم در پی دستیابی به حق و حقوقی که تا آن زمان هیچ بهره‌ای از آن نداشتند باشند؛ چراکه ایران عصر قاجار نیز چون دوره‌های پیشین، «شکلی استبدادی داشت و هرگز در آن ماهیت سیاست و حکومت تغییر نکرد. حکام در این دوره همه بر اساس اراده شخصی و سلیقه فردی حکومت می‌کردند. پادشاهان و من جمله قاجارها با استفاده از تجربه قرن‌های گذشته ایران، به این نتیجه رسیده بودند که برای تداوم حکومت خود باید با قاطعیت و قدرت آهنین حکومت کنند. اما در این دوره علی‌رغم این ادعا که شاه قدرت سیاسی مطلق و پر دامنه از نظر داخلی دارد، در رابطه با قدرت‌های خارجی بسیار ضعیف بود» (کلانتر مهرجردی: 65) و همین امر موجب نفوذ هر چه بیشتر بیگانگان در کشور شد و در نهایت در پی به یغما بردن منابع ملی، اعتراض مردم نسبت به حضور ایشان در جامعه افزایش یافت.

اوضاع آشفته کشور، بحران مالی و اقدام‌های ناشایست و نامیدانه، قرض‌های خارجی، دادن امتیازات و فساد مالی ناشی از حراج گذاشتن مناصب دولتی همه و همه به نارضایتی‌های سیاسی دامن زد و مشروعیت دولت قاجار را در اذهان از بین برد و به دنبال آن نخستین جرعه‌های لیبرالی و آزادی‌خواهی شکل گرفت و در تهران و سایر شهرها انجمن‌های مخفی و نیمه مخفی تشکیل شد. (لمبتون 1362: 214). پس از قتل ناصرالدین شاه، نواندیشان لیبرال، لزوم اصلاحات را آشکارا بیان کردند. آنان می‌خواستند جامعه را از شر بی‌قانونی سازمان‌یافته

و رسمی نجات دهند و مردم در قدرت و تقسیم آن سهیم شوند تا شاید با غلبه بر استبداد، سایر آرمان‌های اجتماعی، سیاسی چون پیشرفت اقتصادی، رفاه اجتماعی و اعتبار ملی را تأمین کنند. (کاتوزیان 1368: 102)

در واقع اینها عواملی بودند که موجب شروع انقلاب مشروطه در ایران و زمینه‌ساز بسیاری از تحولات موجود در این دوره شد؛ چرا که انقلاب مشروطیت ایران با وجود همه نارسایی‌هایش «عمده‌ترین تحولی است که جامعه ایرانی از صدر اسلام و شاید از آغاز حیات تاریخی خود تا آن زمان به خود دیده است. این انقلاب "ترنج زرینی" است که به مرور روزگاران و خاصه طی قرون نوزدهم بر روی ریشه‌های عوامل عینی و داخلی و خارجی در شوره‌زار حیات اجتماعی ایران رویداد.» (نامور، بی‌تا: 1)

بازتاب اسطوره در شعر شاعران مشروطه

در دوره مشروطه توصیف مفاخر ملی و میهنی و تکیه بر گذشته شکوهمند ایران یکی از اساسی‌ترین مسائلی بود که شاعران در آثار خود، برای بیدار کردن حس وطن‌دوستی مردم به کار می‌گرفتند؛ اما نحوه توصیف اساطیر در نزد شاعران این دوره یکسان نیست. در شعر شاعران مشروطه کاربرد برخی از تصاویر از جمله جمشید، فریدون، رستم و ... بیش از سایر اساطیر است و در بیشتر موارد آن را با آرایه‌های ادبی همراه ساخته و زینت بسزایی به آنها داده‌اند. گاهی شعرا برای بیان تأسف و تأثر از شرایط اجتماعی و اوضاع زمانه از اسطوره‌ها استفاده کرده‌اند. در حقیقت اساطیر ادب فارسی، در دوره مشروطیت بیشترین کاربرد را داشته‌اند و شاعران برای بیان خفقان موجود در جامعه و آگاه‌ساختن مردم از جریان‌های سیاسی و اجتماعی، به بهترین شکل از اسطوره‌های ملی و میهنی بهره برده‌اند، تا اعتماد و خودباوری ملت را در برابر استعمارگران و بیگانگان، به آنها بازگردانند.

اسطوره شاهان و پهلوانان باستان

توصیف مفاخر ملی و تاریخی یکی از مهم‌ترین سرلوحه‌های شاعران مشروطه است. مشکلات سیاسی و اجتماعی عصر مشروطه باعث شده بود تا شاعران با یادآوری مجد و عظمت ایران باستان که سرزمین جم و خسرو و نوشیروان و ... است، مردم غفلت‌زده هم‌عصر خود را بیدار سازند و ملت ایران را از به تاراج‌رفتن سرزمینشان آگاه کنند. یأس و سوز و گدازی که در اشعار این بزرگان دیده می‌شود بهترین روش برای بیدارسازی احساسات خفته ملت ایران است.

ما در این تحقیق به چگونگی کاربرد اساطیر شاهان و پهلوانان بر اساس تقدم زمانی و نیز با توجه به بسامد و اهمیتی که در اشعار شاعران جریان‌ساز وجود داشته است، پرداخته‌ایم. در این میان برخی از اساطیر از جمله:

جمشید و فریدون و رستم و ... کاربرد بیشتری از سایر اساطیر دارند و برخی دیگر چون آرش و گشتاسب و ... کاربرد کمتری از دیگر اسطوره‌ها دارند که در طی این گفتار به بررسی آنها پرداخته می‌شود. افزون بر این - همان‌طور که در مقدمه نیز بیان شد - معیار تحلیل و همچنین بیان مصادیق شعری در این مقاله بر اساس سه دیدگاه اصلی است: یعنی مصادیقی که جنبه تأثیرگذاری آن عینی و مشهود است، مصادیقی که در آنها اسطوره شاهان و پهلوانان به صورت طنز بیان شده است و اثرگذاری آن غیر مستقیم و نامحسوس است و سرانجام مصادیقی که تنها جنبه غنایی و کلیشه‌ای داشته و بیشتر برای مدح و ستایش امیران و شاهان سروده شده است و جنبه ایستایی در این‌گونه اشعار مشهود است.

جمشید

جمشید یا جم، «نام نخستین پادشاه اساطیری ایران است که در سنسکریت "یم" و در گات‌ها "ییم" تنها و بدون صفت و در سایر قسمت‌ها با سه صفت "شید" (روشن و درخشان)، "خوب رمه" (دارنده رمه خوب) و "سریره" (زیبا) توصیف شده است. صفت "شید" یا "خشثت" که صفت "خور" نیز هست، به این دلیل به جمشید نسبت داده شده که او در آغاز رب‌النوع آفتاب بوده است و به همین دلیل ستارگان هم به طور طبیعی رمه او به حساب می‌آیند، محل ظهور دوباره جمشید نیز خاور دور (محل طلوع خورشید) است». (یاحقی 1386: 291)

همه کارهای بزرگ به جمشید نسبت داده شده است و او را بنیانگذار تشکیلات اجتماعی دانسته‌اند. او درباره علم پزشکی و خدماتی که در بنیانگذاری تشکیلات مردم انجام می‌داد، ستایش می‌شود. کارهای عمرانی جمشید بیشتر معروف بود و ایرانیان بسیاری از خرابه‌های کهن امروزی را به او نسبت می‌دهند و علت قدرت و شهرت وی را تسلط او بر دیوان می‌دانند (کارنوی 1383: 75). دوره پادشاهی او زمانی به پایان می‌رسد که وی به خویشتن مغرور می‌شود و خود را خدای جهان می‌داند و باعث می‌شود عصر طلایی سلطنتش به پایان برسد. می‌توان گفت که اسطوره جمشید در شعر شاعران مشروطه بیش از سایر اساطیر جلوه دارد. افزون بر قدرت و شوکت تخیلی که وی از روز اول در سرزمین اساطیر به دست آورده است، قدرت تخیل شاعران و میزان ذوق و هنرمندی ایشان نیز روز به روز بر شوکت و جلالش افزوده و او را بر قله‌ای دیگر و تازه‌تر از رفعت و جلال رسانده است.

شاعران دوره مشروطه برای بیان تأثر از شرایط سیاسی و اجتماعی، از ایران به عنوان کشور جم نام برده و بر عظمت از دست رفته آن تأسف خورده‌اند. برای نمونه ادیب الممالک در چکامه «مرثیه مجلس» پس از بمباردمان مجلس به حکم محمدعلی میرزا، جمشید را به ناله و زاری فرا خوانده؛ چرا که گلشن وی به وسیله بیگانگان به خزان تبدیل شده است:

چرا نیاید عدو به خانه، که پاسبان مست خواب گردید

بگو به جمشید بنال با درد، که گلشنت را فلک خزان کرد
بگو به دارا ز مصر برگرد، که نیل همت سراب گردید
کناره کردند ز ما طیبیان، کرانه جستند همه حبیبیان
روید و گوید که ای رقیبان، دعایتان مستجاب گردید
لوای اقبال چو واژگون شد، به جام احباب شراب خون
چو بخت برگشت خرد زبون شد، حکیم دانا مجاب گردید

(ادیب‌الممالک فراهانی 1384: 173)

بهار در مسمط مستزاد «ای مردم ایران» که در بحبوحه جنگ بین‌المللی سروده، هنگامی که اوضاع کشور درهم بود و رجال هریک سرگرم حفظ منافع خود بودند و مسئولین امور نیز هرکدام وظایف خطیر ملک‌داری را به دیگری حواله می‌کردند و مردم بیچاره و سرگردان، امیدی به جایی و اتکایی به مقامی نداشتند، مردم را به یاد سطوت جمشید و قدرت بهمن می‌اندازد، تا شاید خون کیانی در رگ‌های آنها به جنبش درآمده و از سر صفت مردی در پیش بگیرند. وی ملت ایران را در برابر مشکلات چون شیری می‌داند که برای نگهداری از این خاک دلیری‌ها می‌کنند:

امید که جنبش کند این خون کیانی	در ملت آرین
گیرند ز سر مرد صفت تازه جوانی	چون مردم ژرمن
در ملک نگهداری و در ملک ستانی	کز سطوت جمشید وز قدرت بهمن ⁽¹⁾
	دارند بسی بر ورق دهر نشانی

(بهار 1388: 235)

عارف در یکی از غزلیات خویش با عنوان «خنده پس از گریه» که پس از بازگشت از استانبول در سال

1338 سروده است، بر کشور بی‌صاحب جم گریه می‌کند که در بند بیگانگان اسیر است:

مانده در قید اسارت تن من و آن خم زلف	می‌کشد، می‌روم افتاده به بندم چه کنم
من به اوضاع تو ای کشور بی‌صاحب جم	نکنم گریه پس از گریه نخندم چه کنم
آیت روی تو ز آتشکده زرتشت است	من بر آن آتش سوزان چو سپندم چه کنم ..

(عارف قزوینی 1361: 244)

سید اشرف‌الدین در مخمسی که به مناسبت 19 محرم‌الحرام 1335 سروده است، از شور و غلغله‌ای که در کشور جم افتاده، حکایت می‌کند که نه تنها آسایشی برای خلق باقی نگذاشته، بلکه اسباب تیره‌بختی ملت را فراهم کرده و جنگ مهاجمان جان‌های مردم را در اضطراب انداخته است. او این مخمس را با استفاده از ترکیب‌بند معروف محتشم کاشانی سروده است (محتشم کاشانی 1380: 460) و به دلیل شهرت و مقبولیت محتشم در ذهن مخاطبان، این‌گونه اشعار تأثیری دوچندان داشته است:

باز این چه شورش است که در کشور جم است
قحط الرجال و فقر و فنا هر دو با هم است

اسباب تیبره بختی ملت فراهم است
باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

(سید اشرف‌الدین گیلانی 1363: 418)

فریدون و کاوه

فریدون تنها بازمانده از تخمه جمشید و کسی است که فره پس از جدا شدن از جمشید به او رسیده بود. در این میان ضحاک خبر از نابودی خویش به دست او را داشت و در پی نابودساختن وی برآمد. در این میان، کاوه آهنگر علم طغیان برداشت و به سراغ فریدون رفت تا با ایجاد اتحاد میان مردم و فریدون ظلم ضحاک را نابود سازند. ما در این بخش این دو شخصیت اسطوره‌ای را با هم آوردیم؛ چرا که عملکرد هر دوی آنها در سرنگونی ضحاک وابسته به یکدیگر بود.

«مادر فریدون، فرانک چون ضحاک را از تولد فرزند آگاه یافت، وی را به نگهبان برمایان (برمایه، پرمایه، گاو پرمایه) سپرد و پس از مدتی او را به البرزکوه برد. پس از آنکه کاوه قیام کرد، فریدون را به شهریاری برداشت و فریدون دو خواهر جمشید، شهرناز و ارنواز را از بند ضحاک رهاند و وی را به کوه دماوند در بند کرد.» (یاحقی 1386: 633)

«پادشاهی فریدون در تاریخ ایران طلیعه روشنایی، آزادی، آبادانی و دادگستری است؛ زیرا ظلمت ظلم و بیداد ضحاک که سالیان دراز بر این سرزمین چیره بود، به همت فریدون و پای‌مردی کاوه آهنگر زدوده شد.» (یاحقی 1386: 659)

شاعران دوره مشروطه تصاویر متنوعی از فریدون و کاوه ساخته و با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی برداشت‌های گوناگونی از آن داشته‌اند؛ گاه در مدایح و گاه در تهنیت‌ها از فره فریدون و تاج فریدون و درفش کاویانی استفاده کرده‌اند و در برخی موارد برای بیدارسازی ملت به آنها اشاره شده است؛ چرا که ایران سرزمینی است که از آن فریدون بود و اکنون در دست بیگانگان گرفتار است و کاوه‌ای می‌خواهد تا از بطن جامعه برخیزد و در برابر ظلم قد علم کند و همین امر ابعاد گسترده‌ای به اشعار شاعران داده و موجب ایجاد تصاویر جدید و دلپذیر در اشعارشان شده است.

ادیب‌الممالک در اشعار خویش بیشتر به صورت مدح و تهنیت از عنوان کاوه و فریدون استفاده کرده است. از جمله در مسمط ترکیبی «مدح احمد شاه و نایب‌السلطنه او» وی را فرخ‌فالی می‌داند که هنوز تاج فریدونی را بر سر نهاده، ریشه فتنه‌ها را در کشور سوزانده است:

الله‌الحمد بود فال شهنشه فیروز که به سر تاج فریدونی نهاده هنوز
فتنه داخله را نایره افتاده ز سوز مژده عیش به گوش آیدمان روز به روز

نشیدیم جز این شه به جهان شاه دگر
که بود نزد رعیت چو دل و جان و جگر

(ادیب‌الممالک فراهانی 1384: 449)

بهار در مخمس «تا کی و تا چند» در حالی که از آشفتگی کشور سخن به میان می‌آورد، از ملک فریدون یاد می‌کند که پای‌مال ستوران گشته است. وی بزرگانی را صدا می‌کند که در زیر خاک خفته‌اند و از ویرانی کشور پر اقتدار بی‌خبر هستند و وطن‌خواهان را دعوت به مبارزه می‌کند و از ایشان می‌خواهد تا سرگستگی را کنار گذارند و گنج کیخسرو را از دست خودکامه‌ای چون رضاخان نجات دهند:

ای وطن خواهان سر گشته و حیران تا چند؟ بد گمان و دو دل و سر به گریبان تا چند؟
کشور دارا⁽²⁾ نادر و پریشان تا چند؟ گنج کیخسرو⁽³⁾ در چنگ رضاخان تا چند؟
ملک افریدون پا مال ستوران تا چند؟

(بهار 1388: 388)

عارف در اشعار خویش همواره یاد از مجد و عظمت این سرزمین به‌ویژه در روزگار فریدون، می‌کند که امروزه چیزی از آن باقی نمانده است. وی بیان می‌کند که در راه رسیدن به آزادی باید از جان گذشتگی کرد و این در حالی است که از ملت بی‌تعصب که هیچ‌خونی در رگ‌هایشان نیست، نمی‌توان انتظار داشت:

کار مشروطه در ایران چو بدینسان گردید کس چه‌سان شکوه ز بد گردی گردون نکند
کشت آزادی سیراب ز خون باید لیک این تمنا کسی از ملت بی‌خون نکند
عارف از دیدن الوند و دماوند چرا یاد از سطوت سیروس و فریدون نکند

(عارف قزوینی 1361: 527)

عارف در غزل «زهد فروشان» که به هنگام جنگ جهانگیر سروده است، آتش جنگ را فقط دامن‌گیر مردم بی‌گناه می‌داند و ابراز می‌دارد که تنها با محک آن می‌توان کس را از ناکس شناخت؛ بنابراین در این میان سراغ سردارانی را می‌گیرد که از کاوه به یادگار مانده‌اند:

از پرده کار زهد فروشان برون فتاد روزی که پا به دایره امتحان زدند
ایران چنان تهی شد از هر کسی که دست ایرانیان به دامن ما ناکسان زدند
سردارهای مانده از کاوه یادگار صف زیر بیرق و علم «شونمان» زدند!

(همان: 223)

عشقی در اشعار خود همواره بر تلاش و همت تأکید می‌کند؛ چون به عقیده وی، تنها با سخن گفتن مراد به‌دست نمی‌آید. برای نمونه، در غزل درد وطن بیان می‌کند که کم از کاوه سخن بگو بلکه خود بکوش کاوه‌ای باشی تا بتوانی این مملکت را از نو احیا کنی:

زحمت برای خود کش زیرا که خود به خود اسباب راحت تو مهیا نمی‌شود
کم گو که کاوه کیست تو خود فکر خود نما با نام مرده، مملکت احیا نمی‌شود

(عشقی 1344: 339)

نسیم از ایران به عنوان دخمه فریدون یاد می‌کند. وی از سرنگون شدن علم کاوه نالان است و همواره در

پی مردان قدرتمندی است تا ملت را از ظلم و ستم برهانند. برای نمونه در مخمس «بی‌کس وطن» به این موضوع اشاره دارد:

ای دخمه فریــدون تــاج کــیان چــه شــد
کشــمیر و بلــخ، کابــل و هندوستــان چــه شــد
دریای نور، تخت جواهر نشان چه شد
ای تخت و بخت داده به باد فنا وطن
بی‌کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن
(سید اشرف‌الدین گیلانی 1363: 323)

زال

زال در داستان‌های ملی ایران، پسر سام و جد رستم است. «چون سفیدموی از مادر زاده شد، سام او را ناخوش داشت و به البرزکوه افکند، اما سیمرغ که برای شکار به پرواز درآمده بود، او را بدید و برداشت و پرورد و سرانجام به سام بازگردانید. زال نخست نمی‌خواست که از پرورنده خود دور شود، اما سیمرغ او را دل داد. چند پر خویش را به او داد و گفت که هر زمان سختی و رنجی به او روی آورد، پری را در آتش افکند تا او بی‌درنگ پدید آید و وی را یاری و چاره‌جویی دهد.» (دایرةالمعارف فارسی، ج 1: ذیل کلمه زال)

زال سفیدموی همواره یکی از رایزنان پادشاهان ایران بود. رابطه نزدیکی که او با سیمرغ داشت، چهره این شخصیت اسطوره‌ای را در ادبیات ایرانی برجسته ساخته است. چاره‌گری‌های او با کمک سیمرغ، به‌ویژه در جنگ رستم و اسفندیار و زادن رستم جالب توجه است. در ادبیات مشروطه، شاعران در بیشتر موارد به حيله‌گری‌های زال توجه داشته و از آن با مفاهیمی چون زال جادوگر، زال ساحر و ... یاد کرده‌اند.

خون یحیی ناردان و طشت زرین بوستان شاه جابر، آسمان و زال ساحر روزگار
تیر خونین رفته در چشم شقایق، همچنانک تیر رستم دیدی اندر دیده اسفندیار

(ادیب‌الممالک فراهانی 1384 : 244)

رستم

رستم پهلوان ملی ایرانیان با خصایص و ویژگی‌های منحصر به فردی که در میان مردم دارد، یکی از مهم‌ترین اسطوره‌های ملی است. بیان شجاعت و دلیری‌های او برای دفاع از سرزمین خویش و مردانگی‌های وی در برابر هر گونه ستم و زورگویی، ذهن بیشتر شعرا را به خود مشغول کرده است و هر کس با بهره‌گیری از تخیل خویش و با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی برداشت‌های متفاوتی از او داشته است و کمتر شاعری می‌توان یافت که در اشعارش از او یادی نکند. «شکل اصلی رستم (رتستخم) یا (رئوت ستخم) به تمام معنی ایرانی است و جزء ستخم و ستهم و تهم که به معنی زورمند است در نام تخم اروپ (=تهمورث) و تخم سپاد (=دارنده سپاه دلیر) نیز دیده می‌شود و همچنین است نام مادر او رودابک که در غرر اخبار ثعالبی روداوذ و در

شاهنامه رودابه شده و این اسم را نیز، نلدکه از اسامی اصیل ایرانی دانسته است». (صفا 1378: 563)

شاعران دوره مشروطه نیز با توجه به اوضاع زمان، برداشت‌های گوناگونی از اسطوره رستم داشته‌اند؛ گاه از رستم برای بیان مدح استفاده کرده و گاه از شجاعت و مردانگی‌های او یاد کرده‌اند و زمانی نیز شجاعت سپه‌داران ایرانی را برتر از شجاعت رستم دانسته‌اند. از جمله ادیب در قطعۀ «هنگام ورود محمدرولی خان سپهدار به تهران و فتح آنجا»، کار انجام داده وی را خارج از توان رستم می‌داند و می‌گوید:

در فتح ری نمود سپهدار نامدار کاری که خارج از هنر و زور رستم است
تاریخ این فتوح ز الهام کردگار جد و جهاد و جهد سپهدار اعظم است

(ادیب‌الممالک فراهانی 1384: 767)

بهار با آگاهی نسبتاً وسیعی که از گذشته ایران دارد، همه جا از پهلوانان و پادشاهان تاریخی و اساطیری ایران در برابر اوضاع نابسامان جامعه با افتخار یاد می‌کند و بر گذشته پر افتخار از دست‌رفته افسوس می‌خورد. از جمله در قصیده «پاییز و زمستان» به این موضوع اشاره و بیان می‌کند پهلوانان رستم‌صفت کجا هستند تا در برابر بیداد ظالمان ایستادگی کنند:

دریغا کشور ایران بدین احوال زار اندر دریغا آن دلیری‌ها به چندین روزگار اندر
چه شد رستم که هر ساعت به دشت کارزار اندر گرامی جان سپر کردی به پیش شهریار اندر
بر گودرز یل هفتاد پور نامدار اندر به میدان داده جان هر یک به عز و افتخار اندر

(بهار 1388: 521)

عارف در تصنیف نوزدهم، هنگام وصف دختر پریشان‌زلف خیابان پرای استانبول، به رستم دستان اشاره می‌کند و قدرت عشق او را از قدرت رستم دستان بیشتر می‌داند:

من خراب‌تیم از چشم تو پیدا است که دی باده در خلوت رندان زده‌ای به به به
تن یک لایی من بازوی تو سیلی عشق تو مگر رستم دستان زده‌ای به به به
رخ چون آیه رحمت ز می افروخته‌ای آتش ای گبر به قرآن زده‌ای به به به
عارف اینگونه سخن از دگران ممکن نیست دست بالاتر از امکان زده‌ای به به به

(عارف قزوینی 1361: 390)

نسیم شمال همچون بهار از گذشته ایران با غرور و افتخار یاد می‌کند و با بیان افتخارات و شجاعت پهلوانان و پادشاهان با اقتدار، در پی بیدار ساختن ملت خفته است. وی در مسمط «بیدار کن» از ایرانی سخن می‌گوید که نامش در عالم رخنه کرده و نوجوانانی چون رستم جنگی پرورش داده است و از خدا می‌خواهد که دوباره ایرانیان را از خواب غفلت بیدار سازد:

نام ایـران رخنه اندر خاک عالم کرده بود
بهر ما اسباب خوشبختی فراهم کرده بود
نوجوانان را همه جنگی چو رستم کرده بود
پادشاهان را به هفت اقلیم محرم کرده بود

ای قلم زان پادشاهان مطلبی اظهار کن

کاووس

پادشاه کیانی است که در روزگار او، بنا بر شاهنامه، حوادث بسیاری اتفاق افتاد. «واژه کاووس (کاوس) در اصل اوستایی، مرکب از دو واژه کوی (کی) به معنی پادشاه و اوسن (اوس) به معنی آرزومند و تواناست. بنابراین افزودن واژه «کی» در جلوی آن، به صورت کی کاووس، اساساً از مقوله حشو است. کاووس دومین پادشاه کیانی و مشهورترین فرد این سلسله و نوه کی قباد است که در اوستا، زورمند و بسیار توانا و دارنده فره توصیف شده است.» (یاحقی 1386: 657-658)

در ادبیات فارسی از کاووس بیشتر به عنوان مظهر قدرتی که با همه تسلط و شکوه در دنیا، ضعیف و رفتنی است، یاد شده و به بسیاری از حوادث زندگی افسانه‌ای او اشاره شده است. شاعران دوره مشروطه نیز به قدرت و عظمت ایران باستان نظر کرده و بر ایرانی که به وسیله روس و انگلیس به تاراج می‌رود، دریغ می‌خورند؛ برای نمونه ادیب در چکامه نکوهش مشروطه خواهان دروغی و زمامداران پس از بمباردمان رواق مطهر امام هشتم (ع) از غیرت و ناموسی که پایمال شده است، شکوه می‌کند:

تخت جم افسر کاووس نماند	شرف و غیرت و ناموس نماند
دولت و لشکر و کشور همه رفت	چتر و طبل و جرس و کوس نماند
از ترقی و از آزادی ملک	خاطری نیست که مأیوس نماند
حرمت از دین پیمبر برخاست	احترام حرم طوس نماند
توپ بستند در ایوان رضا (ع)	شوکت اسلام از روس نماند

(ادیب الممالک فراهانی 1384: 527)

بهار از کاووس در اشعار خود استفاده کرده و در قصیده «رزم‌نامه» از اورنگ‌نهادن او بر آسمان یاد می‌کند و

سرزمین ایران را چیزی جز خطه شیران نمی‌داند:

خطه ایران منزله شیران که خدش	نام پیروزی بنگاشته بر هر سر سنگ
کشوری جای مه آبادی و شاهان مدی	مهرتانی چو کیامرز و چو آذر هوشنگ
آنکه جمشیدش برکرد زکیوان دیهیم	و آنکه کاووشش بنهاد به گردون اورنگ

(بهار 1388: 177)

نسیم در مسمط «زبان حال وطن» بر دست‌خوش شدن کشور کاووس کی دریغ می‌خورد و بر احوال

نامساعدی که وطن در دست بیگانگان پیدا کرده، خون‌گریه می‌کند:

ای دل غافل بر احوال وطن خون‌گریه کن
خیز ای عاقل به این دشت و دمن خون‌گریه کن
ای دریغ دست‌خوش شد کشور کاووس کی
آه و واویلا که عمر مملکت گزید طی

جای رطل جام می غولان نهادستند پی
جای بلبل تکیه زد زاغ و زغن خون گریه کن⁽⁴⁾

(سید اشرف‌الدین گیلانی 1363: 421)

سیاوش

سیاوش در ادب فارسی مظهر بی‌گناهی، پاکی نفس، عفت و پاک‌دامنی است و خون پاک او که در خاک بیگانگان ریخته شد یکی از تصاویر زیبایی است که شاعران در اشعار خویش به آن اشاره می‌کنند. «سیاورشن که نام سیاوش در اوستاست از دو جزء سیا یعنی سیاه و آرشن به معنی نر و حیوان نر آمده است و بنابراین می‌توان آن را بنابر سنت ایرانیان قدیم «دارنده اسب گشن سیاه» معنی کرد. این نام در پهلوی سیاوش یا سیاوخش و در فارسی نیز به همین صورت آمده است.» (معین: ذیل سیاوش)

شاعران دوره مشروطه نیز همواره به خون سیاوش نظر داشته‌اند، گاه باده را در سرخی چون خون سیاوش می‌دانند و گاه خون عزیزانی را که بر زمین ریخته شده است، به ریخته شدن خون سیاوش تشبیه می‌کنند. ادیب‌الممالک در چکامه «مدح حضرت علی و تهنیت نوروزی به امیر نظام»، سرخی باده را به سرخی خون سیاوش تشبیه می‌کند و فصل بهار را کاووسی می‌داند که خزان افراسیاب را آتش زده است:

تا شقایق باده اندر ساغر خوش‌رنگ ریخت	نرگس مخمور را مست و خراب انداخته
باده چون خون سیاوش ده که کاووس بهار	آتش اندر خیمه افراسیاب ⁽⁵⁾ انداخته
سرخ گل ماند عروسی را که هنگام زفاف	جامه گلگون کرده، دست اندر خضب انداخته
لاله ترکی مست را ماند قدح پر می به دست	کرده رخ گلگون، به سر شور از شراب انداخته

(ادیب‌الممالک فراهانی 1384: 378)

بهار در قصیده «هرج و مرج» که در اواخر مجلس اول سروده است، از آشوبی که منجر به توپ بستن مجلس شد، سخن گفته است. اساس آن آشوب به تحریک خود دولت و مأموران وی در ایالات انجام گرفته بود تا مشروطه را در چشم عقلا خوار سازد و مشروطه‌خواهان را جانی و مفسد معرفی کند. وی در این قصیده طی برداشتی غنایی به خون سیاوش و غمی که در آن موج می‌زند، اشاره داشته است:

بزم طرب ساز کن فـراز در غم	ساده زیبا بخوان و بـاده در غم
خون سیاوش ریز در کف موسی	قبله زردشت زن به خیمه رستم
مطرب چون ساختی نوای همایون	گاه ره زیر سـاز و گاه ره بم

(بهار 1388: 101)

عارف در یکی از غزلیات خود که درباره مرگ کلنل محمدتقی خان است، ریخته شدن خون او را به ریخته شدن خون سیاوش مانند می‌کند و عشق به ایران را باعث مرگ او می‌داند. این در حالی است که هزاران نفر به عنوان خون‌خواه او در ایران زنده هستند:

زنده به خون‌خواهی‌ات هزار سیاوش	گردد از آن قطره خون که از تو زند جوش
عشق به ایران به خون کشیدت و این خون	کی کند ایرانی ار کسی است فراموش

دارد اگر پاس قدر خون تو زبید
گردد ایران هزار سال سیه پوش
همسری نادر کشاند به جایی
کار که تا نادر کشید در آغوش

(عارف قزوینی 1361: 251)

آرش

تیرانداز ماهری که در شاهنامه فرزند کی قباد معرفی شده است و بنابر نقل فردوسی، اشکانیان از نسل او بودند (فرهنگ فارسی معین: ذیل واژه آرش). وی کسی است که با انداختن تیر مرز ایران و توران را مشخص می‌کند و با از دست دادن جان خویش بر جنگ میان آنها خاتمه می‌دهد.

«اسطوره آرش یکی از نمونه‌هایی است برای بازگویی این موضوع که اگر زمانی تمامیت ارضی کشور به مخاطره بیفتد یا هر دشمنی بخواهد حاکمیت ملتی را بر کشور و سرنوشت خویش سلب کند و یا به دست آشوب و تحریکات غرض‌آلود بسپارد، پهلوان آرش وار از بلندای مردانگی قد راست می‌کند و تمامی قدرت خویش را در طبق اخلاص می‌نهد تا با ایثار جان و تن خود، مرزهای کشور را از وجود بداندیشان پاک کند.» (سلطانی گردفرامری 1386: 22)

بهار در مثنوی «یک بحث تاریخی» که به بازگویی تاریخ ایران پرداخته، از آرش پرتو نژاد و چگونگی پرتاب تیر او برای جدایی مرز ایران و توران سخن به میان می‌آورد:

شهم جای بنمود و بنشست نرم	پس از روزگارم بپرسید گرم
ز مهرش دلم فال فرخ گرفت	سخن‌ها بپرسید و پاسخ گرفت
پس آن‌گه به تاریخ ایران رسید	به دوران رزم دلیران رسید
شهنشه بپرسید از اشکانیان	که کنند بنیاد یونانیان
ز پرتو نژادان آرش گهر	وزان پهلوانان پرخاش‌گر
به شه عرضه کردم همه نامشان	وز آثار و آغاز و انجامشان
سخن گفتم از پرتو و پرتوی	که شد در لغت پهلوی و پهلوی

(بهار 1388: 957)

جاماسب

وزیر خردمند گشتاسب که از بزرگان دولتمند بود و در جنگ رستم و اسفندیار یکی از همدستان پادشاه بود و بهار و ادیب‌الممالک در دیوان خویش به درایت و پیش‌گویی‌های او که می‌تواند برای وزیران عصر الگویی باشد، اشاره کرده‌اند:

ادیب‌الممالک در مسقط «تهنیت ولادت حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین - صلی‌الله علیه و آله و سلم -» در سال 1320 از پیش‌گویی‌های جاماسب بر پیامبری حضرت رسول، سخن می‌گوید:

این است که ساسان به دساتیر خبر داد	جاماسب به روز سیم تیر خبر داد
بر بابک برنا پدر پیر خبر داد	بودا به صنم‌خانه کشمیر خبر داد

وآن کودک ناشسته لب از شیر خبر داد مخدوم سرائیل به ساعیر خبر داد
رَبیون گفتند و نیوشیدند احبار

(ادیب الممالک فراهانی 1384: 430)

بهار در قصیده «جزر و مد سعادت» به پیش‌گویی جاماسب اشاره دارد. او رضاخان را کسی می‌داند که به پیش‌گویی جاماسب در ایران سربرافراشت تا گروه یاجوجیان را که چون مور و ملخ به غارت ملک پرداخته‌اند، نابود سازد:

کشور ز اهتمام تو یکباره امن گشت گردنکشان و دزدان گشتند بی‌نشان
جاماسب گفته است به جاماسب‌نامه در یاجوجیان ز شرق درآیند ناگهان
هر چیز را خورند و ستانند و بگذرند هم‌چون ملخ که بگذرد از باغ و بوستان
از بهر دفع آنان بیرون شود یکی مانند تو از ایران در آخرالزمان

(بهار 1388: 323)

گرشاسب

جهان‌پهلوان ایرانی، به معنی دارنده اسب لاغر، جانشین زو پسر طهماسب است که به روایت فردوسی نه سال سلطنت کرد و از اعقاب فریدون است. منوچهر به کمک او، انتقام ایرج را از سلم و تور می‌گیرد. او از دلاوران قدیمی و مشهور ایران است که در شاهنامه در رتبه دوم قرار دارد. «وی با قدرت شگفت‌انگیز و گرز گران خود گروه بی‌شماری از دشمنان ایران‌زمین را از بین برده است و در آخر دنیا زمانی که ضحاک از بند فریدون می‌گریزد، این ازدهای پلید را هلاک می‌کند و دنیا را آزاد می‌سازد.» (کارنوی 1383: 84)

ادیب‌الممالک در مثنوی ناتمام، نادر را در کوه سپند چون گرشاسبی بی‌قرار می‌داند؛ چرا که به هوای افسر و تاج از آمویه تا سند لشکر کشیده است:

نادر به هوای افسر هند ز آمویه فشانده گرد تا سند
در کوه سپند کوفته فش گرشاسب سپندسان برآتش
نغنوده به خواب چشم مستش ناسوده درون حلق‌پرستش
در راه و فسا و حلق‌پرستی پرداخت به کارها دو دستی

(ادیب‌الممالک فراهانی 1384: 585)

نسیم در مسمط «عصر قدیم یا عصر جدید» از گرشاسب دلیر سخن می‌گوید که روزگاری کشور ایران به داشتن چنین پهلوانانی افتخار می‌کرد:

همچو گرشاسب دلیری داشته این سرزمین
زال و رستم نره شیری داشته این سرزمین
کاوہ‌آسا نره شیری داشته این سرزمین
چون فریدون ملک‌گیری داشته این سرزمین

باز شیرین در بر فرهاد گردد غم مخور

می‌شود ایران ما آباد گردد غم مخور

گشتاسب

«به معنی دارنده اسب رمنده، پسر لهراسب شهریار معروف سلسله کیانی که زردشت در عهد او ظهور نمود. نام گشتاسب، به صورت "ویشتاسپه" در اوستا آمده و با صفات "مزدپرست" و "پیرو منش پاک و راستی" و "دارای فر کیانی" نامبردار است. وی تنها شاهی است که در گات‌ها از وی یاد شده و شخصیت تاریخی‌اش به دلیل هم‌زمانی با زرتشت مسلم گشته است. باید دانست که گشتاسب حامی زردشت، با ویشتاسپه، شهربان پارت و پدر داریوش هخامنشی، چنان‌که برخی پنداشته‌اند، یکی نیست.» (یاحقی 1386: 701)

بهار در مسمط مستزاد «ای مردم ایران»، در بحبوحه جنگ بین‌الملل به سال 1294 خورشیدی، هنگامی که اوضاع کشور درهم شده بود و هریک از رجال سرگرم حفظ منافع خود بودند، طی مستزادی طنزآمیز و از زبان عامه بی‌توجهی مسئولین را به سرنوشت آنها، چنین بیان می‌دارد:

گر کورش ما شاه جهان بود، به من چه	جان بود به تن چه
گشتاسب سر پادشهان بود، به من چه	دندان به دهان چه
ور توسن شاپورجهان بود، به من چه	شاپور چنان بود، بر کلب حسن چه
جانا تو چه هستی؟ اگر آن بود، به من چه	

(بهار 1388: 235)

عارف در غزل و تصنیف «آذربایجان» بر قومیت زردشت و گشتاسب فخر می‌کند و از داشتن بی‌پروایی در راه رسیدن به هدف و خواسته سخن گفته و مردم را به داشتن اتحاد و کنار گذاشتن اختلافات صوری فرا خوانده است:

چه آذرها به جان از عشق آذربایجان دارم	من این آتش خریدارش به جانم تا که جان دارم
پرسش‌گاهم این آتش بود گو هستیم سوزد	که‌اش زآتشکده زردشت در این دودمان دارم
به بی‌پروایی من کس در این آتش نمی‌سوزد	مرا پروا نه چون پروانه کی پروای جان دارم
مرا قومیت از زردشت و از گشتاسب بود محکم	به پیشانی باز این فخر از پیشینیان دارم
مسلمان یا که ترسا این دو در دستور ملیت	ندارد فرق زآن بیگانگی با این و آن دارم

(عارف فزوینی 1361: 424)

نسیم شمال در مسمط «عصر قدیم و عصر جدید» گشتاسب را جز نامداران و افتخارات ایران می‌داند و بر اوضاع نابسامان عصر جدید افسوس می‌خورد:

بود ایران مسکن کی خسرو و نوشیروان
اندر او بوده است شاهان و دلیران جوان
همچنان گشتاسب و اسفندیار نوجوان
حال بنگر مرز او را با دو صد آه و فغان
بلکه خارستان ما شمشاد گردد غم مخور

می‌شود ایران ما آباد گردد غم مخور

(سید اشرف‌الدین گیلانی 1363: 675)

نتیجه

شاعران برجسته دوره مشروطه توجه ویژه‌ای به عناصر اسطوره‌ای ایران باستان داشته‌اند. آنان همزمان با تحول مبانی اجتماعی و ورود موضوعات تازه‌ایی همچون آزادی، قانون، وطن و مجلس کوشیده‌اند با توسل به اسطوره‌های ملی و برشمردن عظمت و دلاوری شاهان و پهلوانان دوره باستان حس وطن‌خواهی را در مخاطبان خود تحریک کنند تا با رسیدن به خودباوری از قید استبداد قاجاری و استعمار بیگانگان رهایی یابند. برای نمونه، با هدف تحریک غرور ملی، ایران را مملکت با عظمت جمشید دانسته‌اند که در حال حاضر در دست بی‌قانونی و بی‌عدالتی ویران شده است، همان‌گونه که خون پاک آزادی‌خواهان را هم‌چون خون سیاوش به تصویر کشیده‌اند که بی‌گناه به وسیله مزدوران و بیگانگان به زمین ریخته شده است. از بررسی اشعار شاعران یادشده، به این نتیجه می‌رسیم که ادیب‌الممالک بیش از دیگران از اسطوره‌ها و داستان‌های ملی استفاده کرده و تا حدودی نگاه سنتی به این موضوع داشته و مانند دیگران چندان دغدغه عدالت و آزادی نداشته است. بهار به صورت معتدل به این مسئله نگریسته و به واسطه آگاهی عمیقش از تاریخ ایران دردهای مملکت را با استعداد از اسطوره‌های درخشان پیشین به تصویر کشیده است. عشقی، نسیم شمال و عارف قزوینی نگاهشان به اسطوره‌های ایران باستان افراطی‌تر بوده و با استفاده از داستان‌ها و اسطوره‌های برجسته ایران باستان، مفاهیم و موضوعات جدید را همراه با احساسات عمیق وطنی، برای رسیدن به اهداف آزادی‌خواهانه بیان داشته‌اند.

پی‌نوشت

(1) بهمن: فرزند اسفندیار و پیام‌آور پدر به رستم در نبرد معروف آن دو است. اسفندیار پیش از مرگ، تربیت وی را به رستم واگذار کرد و رستم آیین پهلوانی را به او آموخت و سرانجام او را روانه دربار گشتاسپ کرد. بهمن پس از پدر بر تخت سلطنت نشست و بعدها به زابل لشکر کشید و زال را اسیر کرد و فرامرز را از میان برداشت. (ر.ک. به: رستگار فسایی 1379: 221 - 226)

(2) دارا: فرزند داراب است. وی در چند نبرد مغلوب اسکندر مقدونی شد و به ضرب دشنه جانوسیار و ماهیار از پای درآمد. (همان: 373)

(3) کیخسرو: فرزند سیاوش است. وی در توران زاده شد و با رشادت‌های گویو به ایران آمد. وی پادشاهی عادل و فرشته‌خوست و کین پدر را از افراسیاب می‌ستاند. «سخن فردوسی درباره او اوجی دارد که در باب هیچ یک از شاهان نمی‌توان دید.» (حمیدیان 1383: 310)

(4) متأثر است از مطلع قصیده بسیار معروف امیر معزی:

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من تا یک زمان زاری کنم بر رعب و اطلال و دمن

(امیر معزی 1385: 524)

(5) افراسیاب: پسر پشنگ و نبیره تور است. وی معروفترین شاه توران و کینه‌ورترین دشمن ایرانیان است. بخش عظیمی از شاهنامه شرح نبرد ایرانیان با اوست. (همان: 101 - 115)

کتابنامه

- آرین‌پور، یحیی. 1379. *از صبا تا نیما*. ج 2. تهران: زوار.
- ادیب‌الممالک فراهانی. 1384. *زندگی و شعر ادیب‌الممالک*. به کوشش سیدعلی گرمارودی. تهران: قدیانی.
- امیر معزی نیشابوری. 1385. *دیوان*. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا قنبری. تهران: زوار.
- بهار، محمدتقی. 1388. *دیوان*. ج 2. تهران: امیرکبیر.
- حمیدیان، سعید. 1383. *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*. تهران: ناهید.
- دایرة‌المعارف فارسی. 1345. به سرپرستی غلام‌حسین مصاحب، ج 1: مؤسسه انتشارات فرانکلین.
- رستگار فسایی، منصور. 1379. *فرهنگ نام‌های شاهنامه*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سلطانی گردفرامرزی، علی. 1386. *رمزهایی از اساطیر ایران*. تهران: مبتکران.
- سیداشرف‌الدین گیلانی. 1363. *دیوان متن کامل (جاودانه سیداشرف‌الدین)*. به کوشش حسین نمیمی. تهران: کتاب فرزاد.
- صفا، ذبیح‌الله. 1378. *حماسه‌سرایی در ایران*. ج 8. تهران: امیرکبیر.
- عارف قزوینی. 1361. *دیوان*. تهران: جاویدان.
- عشقی، سید محمدرضا. 1344. *دیوان (کلیات مصور عشقی)*. ج 5. تهران: امیرکبیر.
- فرهنگ فارسی معین.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون. 1368. *اقتصادسیاسی ایران از مشروطه تا پایان سلسله پهلوی*. به ترجمه محمدرضا نفیسی، کامبیز غدیری. تهران: پاپیروس.
- کارنوی، آلبرت جوزف. 1383. *اساطیر ایرانی*. به ترجمه احمد طباطبایی. ج 2. تهران: علمی و فرهنگی.
- کلاتر مهرجردی، علی‌رضا. 1388. *جریان‌شناسی لیبرالیسم در ایران انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی*. تهران: دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- لمبتون، آنکاترین سواين فورد. 1362. *سیری در تاریخ ایران پس از اسلام*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: امیرکبیر.
- محتشم کاشانی. 1380. *هفت دیوان*. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوایی. تهران: میراث مکتوب.
- نامور، رحیم. بی‌تا. *برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت*. تهران: چاپار.
- یاحقی، محمدجعفر. 1386. *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*. تهران: مؤسسه فرهنگ معاصر.

References

- Āref Ghazvini. (۱۹۸۲/۱۳۶۱H). *Divān*. Tehran: Jāvidān.
- Ārian Pour, Yahyā. (۲۰۰۰/۱۳۷۹H). *Az Saba ta Nima*. Vol. ۲. Tehran: Zavvār.
- Adib-ol Mamālek Farāhāni. (۲۰۰۵/۱۳۸۴H). *Zendegi va She'r-e Adib-ol Mamālek*. With the efforts of Seyyed Ali Garmāroodi. Tehran: Ghadiyāni.
- Amir Mo'ezzi Neishāboori. (۲۰۰۶/۱۳۸۵H). *Divān*. Commentary, ed. and annotation by Mohammad Reza Ghanbari. Tehran: Zavvār.
- Bahar, Mohammad Taghi. (۲۰۰۹/۱۳۸۸H). *Divān*. ۲nd ed. Tehran: Amir Kabir.
- Carnoy, Albert Joseph. (۲۰۰۴/۱۳۸۳H). *Asātir-e Irani (Iranian Mythology)*. Tr. by Ahmad Tabātabāyi. ۲nd ed. Tehran: Elmi va Farhangi.
- Daerat-ol Ma'āref-e Fārsi*. Supervised by Gholām Hossein Mosāhab. Vol. ۱: Moassese-ye Enteshārāt-e Franklin.
- Eshghi, Seyyed Mohammad Reza. (۱۹۶۵/۱۳۴۴H). *Divān (The picture collection)*. ۵th ed. Tehran: Amir Kabir.
- Farhang-e Farsi-e Mo'een*.
- Hamidiān, Saeed. (۲۰۰۴/۱۳۸۳H). *Darāmadi bar Andisheh va Honar-e Ferdowsi*. Tehran: Nāhid.
- Kalantar Mehrjerdi, Ali Reza. (۲۰۰۹/۱۳۸۸H). *Jaryān Shenāsi-e Liberalism dar Iran-e Enghelāb-e Mashroote ta Enghelāb-e Eslami*. Tehran: Daftar-e Barnāme Rizi-e Ejtemā'ee va Motāle'āt-e Farhangy-e Vezārat-e Olum, Tahghighāt, va Fanāvāri.
- Kātoozīān, Mohammad Ali Homāyoon. (۱۹۸۹/۱۳۶۸H). *Eghtesād-e Siāsi-e Iran az Mashrooteh ta Pāyān-e Selsele-ye Pahlavi*. Tr. by Mohammad Reza Nafisi and Kāmbiz Ghadiri. Tehran: Pāpiroos.
- Lambton, Ann Katharine Swynford. (۱۹۸۳/۱۳۶۲H). *Seiri dar Tārikh-e Iran pas az Eslām (The History of Iran after Islam)*. Tr. by Ya'ghub Āzhand. Tehran: Amir Kabir.
- Mohtasham-e Kāshāni. (۲۰۰۱/۱۳۸۰H). *Haft Divān*. Annotation, ed., and introduction by Abdol Hossein Navāyi. Tehran: Mirās-e Maktoob.
- Nāmvar, Rahim. (n.d.). *Barkhi Molāhezāt Pirāmoon-e Tārikh-e Enghelāb-e Mashrootiāt*. Tehran: Chāpār.
- Rastegār Fasāyi, Mansoor. (۲۰۰۰/۱۳۷۹H). *Farhang-e Nām-hāye Shāhnāme*. Tehran: Pazhoueshgah-e Olum-e Ensāni va Motāle'āt-e Farhangi (Institute for Humanities and Cultural Studies).
- Safa, Zabihollah. (۲۰۰۸/۱۳۸۷H). *Hemāse Sorāyi dar Iran*. ۸th ed. Tehran: Amir Kabir.
- Seyyed Ashraf-od Din Gilāni. (۱۹۸۴/۱۳۶۳H). *Divān-e Matn-e Kāmel (Jāvdāne-ye Seyyed Ashraf-od Din)*. With the efforts of Hossein Namimi. Tehran: Ketab-e Farzān.
- Soltāni Gordfarāmarzi, Ali. (۲۰۰۷/۱۳۸۶H). *Ramz-hāyi az Asātir-e Iran*. Tehran: Mobtakerān.
- Yāhaghi, Mohammad Ja'far. (۲۰۰۷/۱۳۸۶H). *Farhang-e Asātir va Dāstānvāre-ha dar Adabiāt-e Farsi*. Tehran: Moassese-ye Farhang-e Mo'āser.